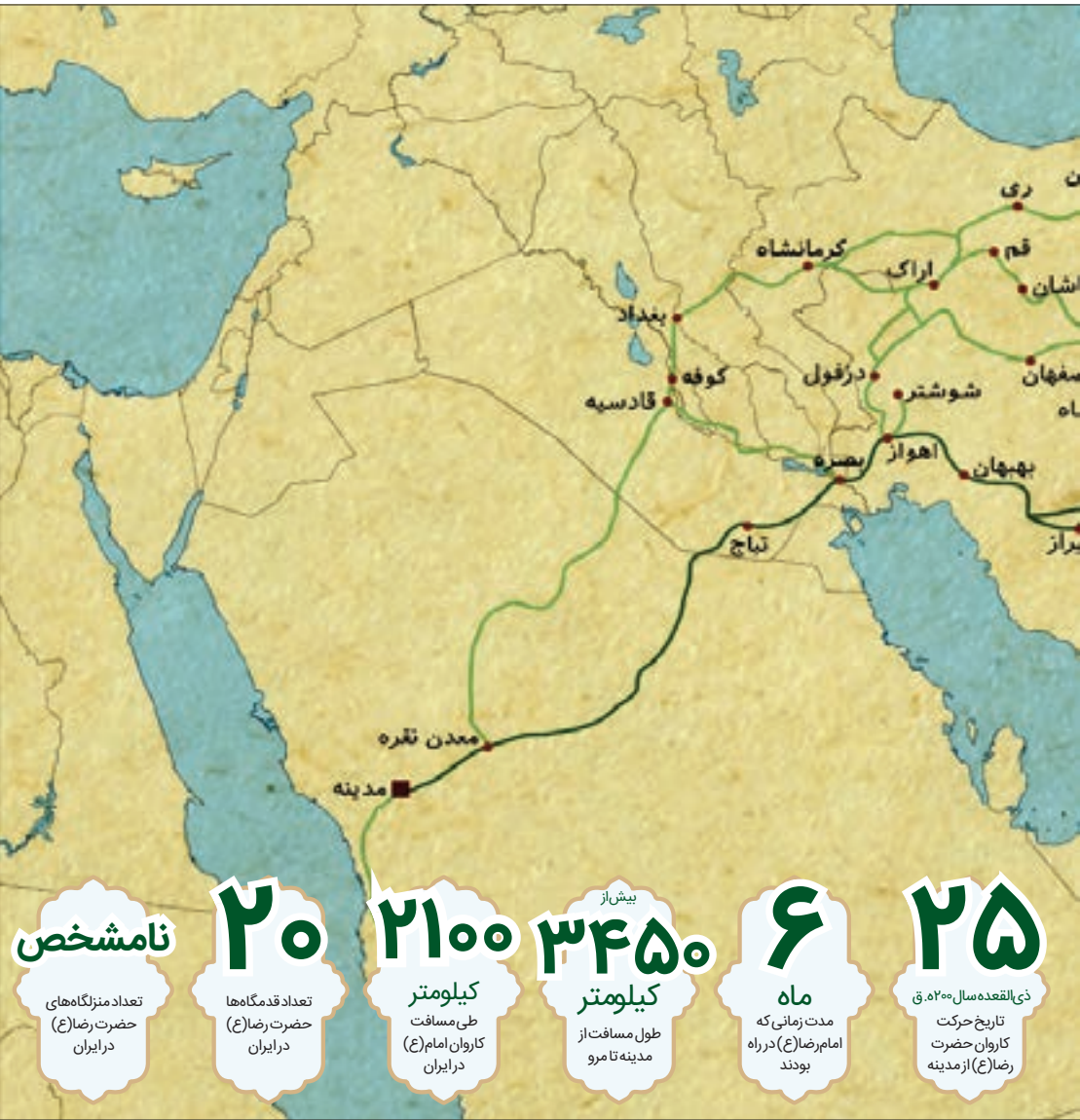


مردم مشهد قدیم آداب و اعتقادات بسیاری داشته‌اند که سواي درست يا غلط بودنشان، به بخشی از زندگي مردم و هویت شهر تبدیل شده بود. عزاداری و شرکت در مراسم ختم، یکی از آن آداب بود که باورهای بسیاری را با خود به‌همراه داشته است؛ به‌عنوان مثال برخی مردم مشهد قدیم معتقد بودند اگر کسی در شب چهار شنبه بمیرد، باید تکه‌ای از لباس او را در کنار جسدش دفن کنند یا اینکه معتقد بودند مادامی که جنازه میت در اتاق است، اگر کسی قدم به خانه میت بگذارد، باید حتماً در مراسم تشییع جنازه او هم شرکت کند و پس از ختم مراسم و تدفین، به خانه صاحب عزای بازگردد، یک مرتبه کفش خود را از پا در آورد و دوباره بپوشد. سومین باور این بوده است که اگر زنی در مجلس ختم شرکت می‌کند، باید پس از ختم مجلس، چادر خود را پشت‌ورو کند و سپس به خانه خویش بازگردد. این باور برای رفع بلا بوده است و باور داشته‌اند که اگر زنی چنین نکند، «سنگینی» را به خانه خود خواهد برد و ممکن است در خاندان او هم مصیبتی رخ دهد. مردم مشهد قدیم همچنین معتقد بودند هر گاه کسی به سفر رفته باشد و خبر فوت او را برای خانواده‌اش بیاورد، ولی بعد معلوم شود که این خبر دروغ بوده است، وقتی آن شخص از سفر بازمی‌گردد، نباید از در حیاط وارد خانه شود، بلکه باید از روی پشت‌بام یا از روی دیوار به خانه برود. آن‌ها معتقد بودند هروقت این فرد قدم در حیاط خانه می‌گذارد، باید یک پنجه نان از بالای بام بر سر او بیندازند و بعد نان را به‌عنوان صدقه بین فقرا تقسیم کنند.



پدرم، علی‌بن‌الحسین شنیدم که می‌فرماید، از پدرم، حسین بن علی بن ابیطالب، شنیدم که می‌فرماید، از پدرم، امیر المؤمنین علی بن ابیطالب شنیدم که می‌فرماید، از رسول خدا(ص) شنیدم که می‌فرماید، از جبرئیل شنیدم که می‌فرماید، از خداوند جل جلاله شنیدم که می‌فرماید: «لآله‌الا... حصار من است و هر کس وارد حصار من شود، از عذاب من در امان است.» اسحاق راهویه مروزی که پیر ترین فرد این جمع بوده است، می‌نویسد: «چون شتر به راه افتاد، حضرت با صدای بلند به ما فرمود اما این شرط‌هایی دارد و من از شرط‌های آن هستم.» رجبی دوانی نیز چنین می‌نگارد: «حضرت امام رضا(ع) با نقل حدیث

قدمگاه اهواز

چون حدود ۷۰۰سال از تخریب آن می‌گذرد، آثاری از آن بر جای نمانده است ولی از آنجا که آرامگاه علی بن مهزیار صحابه آن حضرت، در نزدیکی پل راه‌آهن اهواز قرار دار،دمتقول است که قدمگاه امام رضا(ع) هم در این حوالی بوده است.

قدمگاه توران پشت

روستای باستانی «توران پشت» که آن را به توران دخت ساسانی نسبت می‌دهند، یکی دیگر از قدمگاه‌های ثامن‌الحجج(ع) است. در این اقلیم معدن سنگی وجود دارد که سنگ مرقد حضرت(ع) از آن استخراج شده است.

قدمگاه چشمه فیروزی

این قدمگاه یکی دیگر از توقفگاه‌های کاروان امام رتوف(ع) است که در بین راه و در مسیر بافق و بهاباد قرار گرفته است. علاوه بر این قدمگاه خویدک هم یکی دیگر از قدمگاه‌های حضرت رضا(ع) در دهستان فهرج یزد است.

لحظه عزای

سلسله‌الذهب، اعتقاد به امامت را شرط توحید کامل می‌داند.» درواقع این حدیث، فلسفه سیاسی تشیع را تبیین می‌کند و نقل است که در زمان ذکر آن، ۲۰هزار نفر آن را مکتوب کرده‌اند.

-

حمام‌الرضا و چشمه کهلان در محله فز

پس از روستای «موی‌دیه» که نخستین منزل‌گاه حضرت رضا(ع) در نیشابور است، مکان دیگری کسه امام(ع) در نیشابور قدم بر آن نهادند، «محله فز» است که به‌اشتباه «غز» یا «قر» یا «فرد» یا «فوزا» یا «فروینی» نیز در منابع آمده است. شیخ صدوق می‌گوید: «چون امام رضا(ع) به نیشابور وارد شد، در محله‌ای که آن را «فروینی» گویند، به حمام رفت و در آن

همین چشمه‌ای است که امروزه معروف به چشمه «کهلان» است و مردم از هر طرف به سوی آن می‌آیند.»

-

روایت است که در نیشابور مردم بسیاری، از معین‌الضعفا می‌خواهند میهمان خانه آنان شوند، اما ام‌امام(ع) خانه پیرزنی مستضعف در محله بلاش آباد یا لاشاباذ را برمی‌گزینند و برای مدتی در آنجا اقامت می‌کنند. این‌خانه از آنجا که مورد پسند امام(ع) واقع شده بود، در نزد اهالی نیشابور به «خانه پسنده» معروف می‌شود. حکایت‌ها نقل می‌کنند که ایشان در حیاط آن خانه، درخت بادامی می‌کار. این درخت بادام به سال نکشیده، قاصت می‌گیرد و برگ‌وبار می‌دهد. این درخت در نزد مردم آن دیار، متبرک بوده است و بیماران بسیاری برای شفا از آن می‌خورده‌اند. موضوع کاشت نهال بادام که شیخ صدوق آن را مربوط به منزل پسنده دانسته، حاکم نیشابوری برای محوطه کهلان ذکر کرده است.

-

مکان دیگری که امام رضا(ع) در سرزمین نیشابور قدم بر آن نهادند، «رباط سعد» است. «ابواحمد عبدا...بن عبدالرحمن» معروف به «صفوان»، داستانی را از این اقلیم نقل می‌کند که چنین است: «قافله‌ای از خراسان بیرون شد و روی به کرمان (نهاد). دزدهایی که در کوه کرمان ساکن بودند(کوه قفص) بر قافله زدند و مردی را که به بسیاری مال متهم کرده بودند، نگاه داشتند و مدتی در دست ایشان باقی بود. او را به انواع صدمات عذاب کردند تا بلکه خود را ایشان به مال بخرد. او را در میان برف واداشتند، دهان او را پر از برف کردند و (دست و پای او را) بستند. در میان کاروان زنی از زنان ایشان بر او رحم کرد و او را از بندرها ساخت. او قرار کرد، لیکن دهان و زبان او فاسد شد، به‌طوری‌که قدرت تکلم نداشت. (هنگامی که) به خراسان رفت، شنید حضرت رضا(ع) در نیشابور است و در خواب دید که گویا کسی به او می‌گوید پسر رسول خدا در خراسان وارد شده است و از او درباره ناخوشی خود سؤال کن تا اینکه تو را به دوائی تعلیم دهد که به تو منفعت بخشد.» این مرد پس از بیداری به جست‌وجوی امام برمی‌خیزد و به قصد تبرک، قطره‌ای چند می‌نوشیدند و خداوند عزوجل را ستایش می‌نمودند و از درگاه کرمش حاجت می‌خواستند و آن

را از ایشان می‌گیرد.

-

یکی دیگر از داستان‌های معروف درباره کرامات امام هشتم(ع)، در ده‌سرخ رخ داده است. روایت‌ها می‌گویند که کاروان امام پس از خروج از نیشابور در این روستا که آخرین قدمگاه امام(ع) در آن نقش بسته است، منزل می‌کند. همراهیان در وقت صلات ظهر به‌دنبال آبی برای وضو می‌گشتند اما هر چه بیشتر جست‌وجو می‌کردند، کمتر می‌یافتند. در روایت‌های مکتوب آمده است که امام(ع) در این دیار با دستان خود زمین را کند. چند دقیقه بعد از چاله حفرشده، چشمه آبی جوشید. حضرت و همراهانش با آب آن وضو گرفتند و نماز خواندند. این چشمه در قرن ششم به نام «چشمه رضا» مشهور بود و اکنون نیز به همین نام در روستای ده‌سرخ قرار دارد.

-

روایت است که امام در راه مشهد در کنار کوهی که جنس آن از سنگ هرکاره بوده است، می‌ایستد و برای بابرکت بودن آن دعا می‌کند. بسیاری از منابع به‌اشتباه این کوه را کوهسنگی خوانده‌اند. در تحقیق پژوهشگرانی چون علی‌اصغر سالاری آمده است که جنس کوهسنگی از سنگ گرانیت است و کوه مدنظر، کوه «معجون» نامی بوده است که پشت کوهسنگی قرار دارد و جنس آن از هرکاره است. مردم پس از این از دل این کوه، سنگ‌ها استخراج کردند و با آن ظروف مختلفی ساختند و این رخداد باعث رونق این کسب‌وکار در توس شد.

-

بنابر روایات این افسرد همراهه امام رضا(ع) بوده‌اند: موسی بن سسار، ابراهیم بن عباس، ابراهیم حسینی، مردی از اهالی بلخ،هر ثمه بن اعین(خواجه مراد)، غلامی از آزادشندگان، یکی از نوادگان قنبر، غلام حضرت علی(ع)، ابومحمد، غلام حضرت رضا(ع)، ایاضلت هروی، خادم حضرت رضا(ع)، محمدبن جعفر(ع) عموی حضرت رضا(ع)،علی‌الصالح بن عبیدا...، محمدالجوانی بن عبیدا...،محمدبن ابی‌عباد، کاتب امام رضا(ع)، عباس بن هلال، غلام منبع،تغث‌وگو با حسن نظریان، پژوهشگر تاریخ‌ادیان و تاریخ محلی نیشابور، علی‌اصغر سالاری، پژوهشگر مسیر کاروان امام رضا(ع) و نویسنده کتاب «جاده ولایت» برای بخش «قدمگاه‌ها»، مهدی کونری، مدرس دانشگاه و پژوهشگر تاریخ نیشابور.

قدمگاه سده اقلید

قدمگاه سده، یکی دیگر از قدمگاه‌ها و منزلگاه‌های حضرت رضا(ع) بوده است که تا یک دهه پیش به‌دلیل نبود اطلاعات کافی به قدمگاه مولا علی(ع) معروف بوده است و بعدها با عنوان قدمگاه «علی بن موسی‌الرضا(ع)» تغییر نام می‌دهد.

قدمگاه تفت یزد

قدمگاه تفت یزد یکی دیگر از قدمگاه‌های حضرت رضا(ع) است که این روزها در دل حسینیه گرمسیر در تفت قرار گرفته است.

ده‌سرخ مشهد

آخرین قدمگاه رسمی امام رضا(ع) در مسیر سفر به توس، به بخش احمدآباد مشهد می‌رسد. در شرق ده‌سرخ و بر بلندای کوه آرامگاه سیدعبدالعزیز قرار دارد و در پایین دست و در کنار چشمه مکانی است که به تختگاه امام(ع) معروف است.

گرچه دوریم به یاد تو سخن می‌گوییم!

و... با تماشای در و دیوار محله و منزلگاهش به‌هم می‌ریزد و با مشاهده کوچک‌ترین نشانه‌ها پریشان می‌شود و سنگ و آجر خانه دوست را می‌بوسد و بر خاک قدم‌هایش چشم می‌ساید که «خاک منزلگاه محبوب است این!» فراگیری ویروس کرونا، در میان گرفتاری‌ها و مصیبت‌هایی که برای زندگی همگان داشت، دوستداران و عاشقان امام مهربان حضرت شمس‌الشموس(ع) را هم از حضور ظاهری در جوار منزلگاه و کنار مضجع شریفش محروم ساخت. گرچه آن وجود شریف و آسمانی محصور به‌حدود مادی نیست و ملک اقتدار و سرزمین سلطنتش همه زمین و همه عالم است و از هر جا و هر زمان دل‌ها می‌توانند به دیدار و زیارتش بشتایند، ولی شوق و شیفتگی محبت دل‌ها را حتی برای اندکی نزدیک‌ترشدن به آستان قدسی‌اش واله و شیدا می‌سازد. در ارتباط معنوی «زیارت» آرکن اساسی تعیین‌کننده است؛ اول محبت و دوم معرفت. محبت بیشتر بر معرفت می‌افزاید و معرفت افزون‌تر نیز محبت را فراوان‌تر می‌کند. به این ترتیب حتی اگر سال‌ها بگذرد و فرصت دیدار حضوری فراهم نشود و مجال ارتباط نزدیک‌تر از نظر ظاهری نباشد، آیا سر سوزنی در دل‌باختگی و اشتیاق اثر می‌گذارد؟ «گرچه دوریم به‌یاد تو سخن می‌گوییم» بعد منزل نبود در سفر روحانی! بلکه بر عکس، هر چه فاصله‌ها بیشتر شود و موانع افزون‌تر باشد، شوق افزایش می‌یابد و مانند کسی که در اسارت باشد، هر لحظه بیشتر برای بال‌گشودن و شتافتن لحظه‌شماری می‌کند. آن مادری که ۲۵سال از دیدار فرزند خود دور مانده، آیا در طول همه این سال‌ها حتی لختی از اندیشیدن و فکر کردن به پاره تن خود آسوده است؟ آن فرزند که ۲۵سال از آغوش گرم محبت و مهربانی مادرش محروم بوده، آیا لحظه‌ای جز به دیدار و بازگشت اندیشیده است؟

شهرک

روزنامه شهراُمید و زندگنی

هشنه
شماره ۱۲
شهر ۱۳۹۹
شماره ۳۳۹۹

SHAHRAHNEWS.IR



تاریخ و هویت

در دیار قنات‌ها و گنبدها

خراسان در سفرنامه ناصر خسرو

طوبی اردلان



ناصرخسرو در بخشی از سفرنامه‌اش به شرح برخی شهرهای خراسان قدیم پرداخته و مردم، زندگی اجتماعی و حتی ظاهر شهرها را در آن توصیف کرده است. سالروز درگذشت او سبب شد تا در سفرهایی، خراسان قدیم را از زبان او بشنویم. طبس نخستین شهری است که ناصرخسرو هنگام دیدار از خراسان به آن قدم می‌گذارد. او طبس را این‌طور وصف کرده است: «طبس شهری انبوه است. اگرچه به روستا نماید و آب اندک باشد و زراعت کمتر کنند، خرماسنان‌ها باشد و بساتین و چون از آن جاسوی شمال روند، نیشابور به چهل فرسنگ باشد و چون سوی جنوب به خبیص روند، به راه بیابان چهل فرسنگ باشد و سوی مشرق، کوهی محکم است. عظیم‌ایمن و آسوده بودند مردم آن‌جا، چنان‌که به شب در سراها نیستندی و ستور در کوی‌ها باشد با آن‌که شهر را دیوار نباشد و هیچ زن را زهره نباشد که با مرد بیگانه سخن گوید و اگر گفتی، هر دورا بکشتندی و همچنین دزد و خونی نبود از پاس و عدل اود(حاکم). و از آنچه من در عرب و عجم دیدم از عدل و امن به چهار موضع دیدم؛ یکی به ناحیت دشت در ایام لشکر خان، دوم به دیلمستان در زمان امیر امیران جستان بن‌ابراهیم، سوم در ایام المستنصر بالله امیرالمومنین، چهارم به طبس در ایام امیر ابوالحسن گیلکی بن‌محمد و چندان که بگشتم به ایمنی این چهار موضع ندیدم و نشنیدم، و ما را هفده روز به طبس نگاه داشت و ضیافت‌ها کرد و به وقت رفتن صلت فرمود و عذرها خواست. ایزد سجانه‌وتعالی از او خشنود باد، کابلداری از آن خود با من فرستاد تا روزن که هفتادودو فرسنگ باشد. چون از طبس دوازده بیامیدم، قصبه‌ای بود که آن را رقه می‌گویند. آب‌های روان داشت و زرع و باغ و درخت و بارو و مسجد آدینه و دیه‌ها و مزارع تمام دارد.»

فردوس یا تون قدیم، دومین شهر از بلد خراسان است که در مسیر سفر ناصرخسرو قرار می‌گیرد: «نهم ربیع‌الاول از رقه بر فقیمت و دوازدهم ماه به شهر تون رسیدیم. میان رقه و تون بیست فرسنگ است، شهر تون شهر بزرگ بوده است اما در آن وقت که من دیدم اغلب خراب بود و بر صحرایی نهاده‌است و آب روان و کاریز دارد و بر جانب شرقی باغ‌های بسیار بود و حصاری محکم داشت. گفتند در این شهر چهارصد کارگاه بوده‌است که زنبو یافتندی و در شهر درخت پسته بسیار بود در سرای‌ها و مردم بلخ و تخارستان پندارند که پسته جز بر کوه نروید و نباشد.»

ناصر خسرو از تون راه گناباد را پیش می‌گیرد اما کاروانشان در میان راه، گرفتار راهزنان می‌شود: «دزدان بیرون آمدند و بر ما غلبه کردند. چند نفر از بیم خود را در چاه کاریز افکندند، بعد از آن یکی را از آن جماعت پدری مشفق بود بیامد و یکی را به مزد گرفت و در آن چاه گذاشت تا پسر او را بیرون آورد. چندان ریسمان و رسن که آن جماعت داشتند، حاضر کردند و مردم بسیار بیامدند. ۲۰۰گزر رسن فرورفت تا آن مرد به بن چاه رسید، رسن در آن پسر بست و او را مرده بر کشیدند و آن مرد(آنکه در چاه رفته) چون بیرون آمد، گفت که ابی عظیم در این کاریز روان است و آن کاریز چهار فرسنگ می‌رود.» گویا کشف این سبب می‌شود تا حاکم گناباد، دستور احداث قنات بدهد و این موضوع، سبب رونق بیشتر شهر می‌شود.

قائین منزلگاه چهارم این جهانگرد است: «قاین شهری بزرگ و حسین است و گرد شهرستان خندقی دارد و مسجد آدینه به شهرستان اندر است و آن‌جا که مقصوره است طاقی عظیم بزرگ است، چنان‌که در خراسان از آن بزرگ‌تر ندیدم و آن طاق نه در خور آن مسجد است و عمارت همه شهر به گنبد است و از قاین چون به جانب مشرق شمال روند و به هجده فرسنگی روزن است و جنوبی تا هرات سی فرسنگ. به قاین مردی دیدم که او را ابومنصور محمدبن دوست می‌گفتند از هر علمی باخبر بود. از طب و نجوم و منطق چیزی از من پرسید که چه گویی بیرون این افلاک و آنچه چیست؟ گفتم نام چیز بر آن افتد که داخل این افلاک است و بر دیگر نه. گفت چه گویی بیرون از این گنبد‌ها معنی است یا نه؟ گفتم چاره نیست که عالم محدود است و حد او فلک‌الافلاک و حد آن را گویند که از جز او جدا باشد و چون حال دانسته شد واجب کند که بیرون افلاک نه چون اندرون باشد. گفت پس آن معنی را که عقل اثبات می‌کند نهایت است از آن جانب اگر نه اگر نهایتش هست تا کجاست و اگر نهایتش نیست نامتناهی چگونه فنا پذیرد و از این شیوه سخنی چند می‌رفت و گفت که بسیار تحریر در این خورده‌ام، گفتم که نخورده‌است. فی‌الجمله به‌سبب تشویشی که در روزن بود از جهت عیب نیشابوری و تمرد رئیس روزن یک‌ماه به قاین بماندم و کابدار امیر گیلکی را از آن‌جا بازگردانیدم و از قاین به عزم سرخس بیرون آمدم.»

این سفر پس از دیدار سرخس به پایان می‌رسد: «دوم جمادی‌الآخر به شهر سرخس رسیدیم و از بصره تا سرخس سیصدونود فرسنگ حساب کردیم. از سرخس به راه رباط جعفری و رباط معرووی و رباط نعمتی که آن هر سه رباط نزدیک هم بر راه است بیامدیم. دوازدهم جمادی‌الآخر به شهر مروالرو رسیدیم و بعد از دو روز بیرون شدیم به راه آب گرم. نوزدهم ماه به باریاب رسیدیم. سی‌وشش فرسنگ بود و امیر خراسان جعفری یک ابوسلیمان داود بن میکائیل بن سلجوق بود و وی به شبورغان بود و سوی مرو خواست رفتن که دارالملک وی بود و ما به‌سبب نایمی‌ن راه سوی سنگان رفتیم و از آنجا راه بلخ را پیش گرفتیم.»

منبع: سفرنامه ناصر خسرو قباد یانی